

مطالعات تاریخی جنگ؛ فصلنامه علمی- پژوهشی
دوره سوم، شماره‌ی دوم (پیاپی ۸)، تابستان ۱۳۹۸، صص ۱-۲۴

منازعات جانشینی بویه‌یان و تأثیر آن بر افول فرهنگ و تمدن اسلامی با تأکید بر علوم عقلی

الهام آقاجری*؛ محسن رحمتی**؛ جهانبخش ثواب***

چکیده

در قرون چهارم و پنجم، حاکمیت بویه‌ی با ماهیت خاندانی، بخش قابل توجهی از قلمرو اسلامی را زیر فرمان داشت. اگر چه در قرن چهارم، فرهنگ و تمدن اسلامی در اوج رونق و شکوفایی بود؛ ولی تحت تأثیر عوامل متعدد از قرن پنجم به بعد، روند افول و سیر نزولی به خود گرفت. تقارن زمانی این پدیده با دوران ضعف سیاسی ناشی از منازعات داخلی در حکومت بویه‌یان، مؤید این پندار است که بین دو پدیده، رابطه علی- معلولی برقرار بوده است. این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی، ضمن تشریح این منازعات به بررسی و تبیین تأثیر آن‌ها در فرهنگ و تمدن اسلامی پرداخته، به این پرسش پاسخ می‌دهد که منازعات جانشینی بویه‌یان چگونه بر افول فرهنگ و تمدن اسلامی به ویژه علوم عقلی اثر گذاشت؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که منازعات جانشینی بویه‌یان به کاهش قدرت سیاسی امیران این سلسله منجر شد و این امر نیز به نوبه خود ضعف نهاد وزارت، قدرت‌یابی رقیبان سیاسی سلطان، تضعیف رونق اقتصادی، تشدید ناامنی‌های اجتماعی، گسترش منازعات فرقه‌ای و شیوع جریان‌های فکری عقل‌ستیز را در پی داشت که این عوامل موجبات رکود علوم عقلی و در نتیجه افول و انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی را فراهم ساختند.

کلیدواژه‌ها: آل بویه، منازعات جانشینی، فرهنگ و تمدن اسلامی، علوم عقلی.

* دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشگاه لرستان el.aghajary@gmail.com

** (نویسنده مسئول) دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان rahmati.mo@lu.ac.ir

*** استاد گروه تاریخ دانشگاه لرستان jahan_savagheb@yahoo.com

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۳۰ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۱ |

۱. مقدمه

فرهنگ و تمدن اسلامی که همزمان با نهضت ترجمه بالندگی خود را آغاز نموده بود، در اوایل قرن چهارم به اوج شکوفایی و رونق خود رسید و در اوایل قرن پنجم همزمان با ضعف قدرت سیاسی بویهیان، سیر نزولی و روند افولی خود را آغاز کرد. بسیاری از محققان ظهور این امر را به اواسط قرن پنجم نسبت داده‌اند و با توجه به تقارن زمانی آن با حاکمیت سلجوقیان بین آن دو نسبت برقرار کرده‌اند؛ اما چنان‌که برخی محققان نیز به درستی اشاره کرده‌اند افول تمدنی یک پدیده آنی نیست و مقدمات آن از قبل، حتی از اواسط قرن سوم، آغاز شده بود و در این زمان به کمال رسید (صفا، ۱۳۷۱: ۱۳۴). از آن‌جا که افول و انحطاط تمدنی یک پدیده آنی و یک‌باره نیست، باید آغاز روند تدریجی آن را مربوط به دوره قبلی دانست و از آن‌جا که پیش از سلجوقیان، قدرت سیاسی جهان اسلام در دست بویهیان بود، می‌توان و می‌بایست بخشی از این روند انحطاط تمدن اسلامی را به اقدامات و سیاست‌های بویهیان نسبت داد. در این میان نیز به نظر می‌رسد سهم قابل توجهی به ضعف قدرت سیاسی بویهیان مربوط باشد که خود معلول منازعات بویهیان بر سر مسأله جانشینی بود.

با آغاز منازعات جانشینی بویهیان، شرایط رشد فرهنگ و تمدن از میان رفت و در نتیجه فرهنگ و تمدن اسلامی از ربع آخر سده‌ی چهارم هجری به تدریج از دوران شکوه و رونق خود دور شد. در این روند، همه جنبه‌های مختلف تمدنی و فرهنگی شامل افکار، عقاید و علوم به ویژه علوم عقلی همچون فلسفه، طب، ریاضی، نجوم، هندسه و امثال آن، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین و عمده‌ترین بخش‌های تمدن اسلامی، تحت تأثیر قرار گرفتند.

تقارن زمانی اوج رونق علوم عقلی در فرهنگ و تمدن اسلامی و آغاز روند ضعف و افول آن با دوران حاکمیت آل‌بویه بر ایران و بخش اعظم جهان اسلام در سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری مبین آن است که بخشی از این رونق و ضعف، مرهون اقدامات فرمانروایان این سلسله باشد. بنابراین، نوع شخصیت امیران، عملکرد سیاسی-اداری، برگزیدن وزیران آشنا به امور کشورداری، فرهنگی و تمدنی و نحوه برخوردشان با دانشمندان را می‌توان به‌عنوان عاملی اساسی و مؤثر در رشد و ضعف فرهنگ و تمدن اسلامی در این دوره به‌شمار آورد. بر این اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر، ارائه پاسخ روشن به این پرسش است که منازعات جانشینی امیران بویهی چگونه بر رکود

علوم عقلی و آغاز افول فرهنگ و تمدن اسلامی تأثیر گذاشت؟ به عبارت دیگر، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با بررسی منازعات جانشینی امیران بویه‌یی، نقش آن‌ها را در ضعف فرهنگ و تمدن اسلامی نشان دهد.

۲. پیشینه پژوهش

صرف نظر از آثار متعددی که درباره ابعاد و زوایای مختلف زندگی فرهنگی و تمدنی مسلمانان و همچنین درباره تاریخ سیاسی بویه‌یان و منازعات سیاسی داخلی و خارجی آن‌ها نوشته شده‌اند، در محدوده موضوع مقاله حاضر آثار متعددی نوشته شده که می‌توان آن‌ها را در دو موضوع کلی دسته‌بندی کرد: نخست آثاری هستند که به پژوهش درباره فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران حکومت بویه‌یان تخصیص یافته‌اند و دسته دوم آثاری که به نحوی با توصیف نقش و تأثیر بویه‌یان بر فرهنگ و تمدن اسلامی مرتبط هستند.

از آثار دسته اول، می‌توان به تحقیقات غلام‌رضا فدایی عراقی (۱۳۸۳)، جوئل کرمر (۱۳۷۵) و شاکری- خضری (۱۳۸۹) اشاره کرد که فضای فکری، فرهنگی و تمدنی قلمرو آل بویه را به صورت کلان و کلی مورد بررسی قرار داده‌اند. از آثار دسته دوم نیز می‌توان به مقاله مشترک محمدی و پرویش (۱۳۹۲) اشاره کرد که در آن به معرفی و توصیف مراکز آموزشی موسوم به دارالعلم و نحوه فعالیت آن‌ها در دوران آل بویه پرداخته شده است. همچنین جلیلیان (۱۳۹۲) نقش بویه‌یان را در توسعه فرهنگ شیعی در جهان اسلام مورد بررسی قرار داده است. چنان‌که پیداست این گونه آثار نیز فقط به رونق، رشد و شکوفایی علم، تمدن و فرهنگ در دوره بویه‌یان توجه دارند و درباره زوال یا انحطاط سخنی ندارند. فقط محمد رضایی و فاطمه اروچی (۱۳۹۷) به افول فرهنگی و تمدنی در اواخر دوره بویه‌یان توجه کرده و در مقاله مشترک خود به بررسی تأثیر نامنی بر زوال تمدنی شهر شیراز در نیمه دوم حکومت آل بویه پرداخته‌اند که در حین بحث، منازعات جانشینی بویه‌یان را به عنوان عامل نامنی خوانده است؛ ولی درباره تأثیر این منازعات در دیگر بخش‌های جامعه و بر دیگر نقاط قلمرو بویه‌یی ساکت است. در این نوشتار سعی می‌شود تا با تحلیل و واکاوی اطلاعات تاریخی، تصویری روشن از تأثیر نزاع‌ها و کشمکش‌های جانشینی امیران در فرهنگ و تمدن اسلامی این دوره ارائه گردد.

۳. منازعات جانشینی بویهیان

آل بویه عنوان دودمانی حکومت‌گر است که توسط سه برادر با نام‌های علی عمادالدوله (حک: ۳۲۱-۳۳۸ ق)، حسن رکن‌الدوله (حک: ۳۲۳-۳۶۶ ق) و احمد معزالدوله (حک: ۳۲۵-۳۵۶ ق) فرزندان بویه، از دیلمیان ساکن در نواحی جنوب دریای مازندران، پایه‌گذاری شد که با غلبه بر بغداد در سال ۳۳۴ ق، بخش اعظم قلمرو اسلامی را زیر فرمان گرفتند. از آن‌جا که بنیان‌گذاران این سلسله، حکومت را به عنوان یک میراث خاندانی برای خود می‌نگریستند، ساختار قدرت سلسله خود را نیز بر اساس اصول ارشدیت بنیان نهادند؛ بدین معنا که اگر چه هر کدام از این سه تن، بخش‌هایی از قلمرو اسلامی و ایرانی را تحت فرمان داشتند، اما آن‌ها اطاعت از برادر بزرگ‌تر را بر خود لازم دانسته، و حکومت خود را از قِبَل وی می‌دانستند (مسعودی، ۱۴۰۸: ۳۸۵/۴). براین اساس، عضو ارشد خاندان عنوان «امیرالامراء» می‌گرفت و بقیه اعضاء خاندان که در اطراف و اکناف قلمرو، حکومت داشتند، خود را مطیع امیرالامراء می‌دانستند و در اجرای فرامین وی قصور روا نمی‌داشتند (مسکویه، ۱۳۷۹: ۱۵۲/۶-۱۵۶؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک: Busse, 1975:262-263).

سنت خاندانی و ارشدیت سالاری، پایه‌های سیاسی حکومت بویهیان را تحکیم بخشیده، قلمروشان را یکپارچه می‌ساخت. نخستین نتیجه این امر، از یک سو برقراری امنیت و رفاه اقتصادی و اجتماعی و از سوی دیگر، سهولت جابجایی دانشمندان و در پی آن، رونق مراودات فرهنگی و برقراری محافل و مجالس علمی و ادبی و سپس ایجاد مراکز علمی آموزشی بود. بنابراین، می‌توان گفت که بویهیان در قلمرو خود، شرایط را برای تداوم رشد و اعتلاء فرهنگ و تمدن اسلامی فراهم کردند که تا زمان حاکمیت عضدالدوله بر بغداد ادامه داشت.

عضدالدوله (حک: ۳۳۸-۳۷۳ ق) با تعرض به قلمرو پسر عمویش عزالدوله بختیار (حک: ۳۵۶-۳۶۶ ق) و قتل وی، و سپس تلاش برای مطیع کردن دو برادر خود مؤیدالدوله بویه بن حسن (حک: ۳۶۶-۳۷۳ ق) و فخرالدوله علی بن حسن (حک: ۳۶۶-۳۸۷ ق)، دوره جدیدی در تاریخ سیاسی بویهیان رقم زد که از آن می‌توان به عنوان دوره منازعات جانشینی یاد کرد. این روند، با کشمکش‌های خانوادگی بر سر مسأله‌ی جانشینی بعد از مرگ عضدالدوله در سال ۳۷۳ ق تا زمان انقراض سلسله به

دست سلجوقیان ادامه داشت. بررسی تاریخ منازعات، دو دوره مشخص را نشان می‌دهد:

۳-۱. منازعات پس از مرگ عضدالدوله

دوره اول منازعات جانشینی بویه‌یان که از مرگ عضدالدوله (۳۷۲ ق) تا مرگ بهاءالدوله (۴۰۳ ق) را در بر می‌گیرد. با مرگ عضدالدوله، فخرالدوله به عنوان وارث رکن‌الدوله در جبال مدعی قدرت شد (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۲۶/۹) و فرزندان عضدالدوله نیز به عنوان وارث پدر در عراق و فارس خود را شاهنشاه خواندند. این امر، آغاز تقسیم قدرت میان امرای بویه‌یی بود که آن‌ها را به دو بخش بویه‌یان جبال و عراق تقسیم کرد. در میان فرزندان عضدالدوله نیز وفاق وجود نداشت. در حالی که کارگزاران دولت، صمصام‌الدوله (حک: ۳۷۱-۳۷۵ ق) را به تخت نشانده بودند، برادر ارشد وی، شرف‌الدوله (حک: ۳۷۲-۳۷۹ ق) که در زمان پدر در سال ۳۵۷ ق به کرمان فرستاده شده بود، به مخالفت با این تصمیم برخاست. دو برادر کوچک‌تر آن‌ها، تاج‌الدوله ابوالحسین احمد و ضیاءالدوله ابوطاهر فیروز نیز در خوزستان و بصره مدعی حکومت بودند. لذا فرزندان عضدالدوله از یک سو بین خود و از سوی دیگر با عمویشان فخرالدوله منازعه داشتند (ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۱۷۲-۱۷۳؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۵۳۶/۳-۵۳۷). تاج‌الدوله و ضیاءالدوله که توان مقاومت نداشتند، برای حفظ موقعیتشان در بصره و خوزستان به اطاعت از فخرالدوله پرداختند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۳۹/۹).

اگر چه غلبه شرف‌الدوله بر بغداد در ۳۷۷ ق و حبس و نابینا ساختن صمصام‌الدوله در سال ۳۷۹ ق (همان، ۶۱/۹)، نوید دوران آرامش را می‌داد، اما با مرگ ناگهانی شرف‌الدوله (۳۷۹) بار دیگر آتش منازعات شعله‌ور شد. پس از مدتی آشفتگی، سرانجام امیرالامرای بهاء‌الدوله (حک: ۳۷۷-۴۰۰) فرزند سوم عضدالدوله رسید که به واسطه خصومت با فخرالدوله با برادر نابینای خود صمصام‌الدوله صلح کرد مبنی بر آن که خوزستان و عراق در دست بهاء‌الدوله بماند و صمصام‌الدوله بر ارجان، فارس و کرمان حکومت کند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۶۴/۹، ۷۶؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۵۴۳/۳) اما با جلوس القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ هـ) بر تخت خلافت، بهاء‌الدوله در آرزوی امیرالامرای تمام قلمرو متحد آل‌بویه، رقابت و نزاع با صمصام‌الدوله را ادامه داد (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵:

۸۴-۸۰/۹؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳/۵۴۳) و به رغم دشواری‌های فراوان تا پایان عمر (۴۰۳هـ/ ۱۰۱۵م) بر عراق حاکم بود (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۹/۱۶۰، ۲۴۱). در منطقه جبال نیز فخرالدوله، پس از پانزده سال رقابت تنگاتنگ با فرزندان عضدالدوله برای تصاحب ریاست خاندان، بدون اخذ نتیجه در شعبان ۳۸۷ ق درگذشت (عتبی، ۱۲۸۶ق: ۱/۲۶۲؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۹/۱۳۲) و قلمروی او تجزیه و به سه بخش تقسیم گردید: ری تحت فرمان مجدالدوله (حک: ۳۸۷-۴۲۰ق) با نیابت مادرش سیده خاتون، همدان تحت فرمان شمس‌الدوله (حک: ۳۸۷-۴۰۹ق) و اصفهان تحت امارت پسر دایی سیده خاتون علاءالدوله کاکویه (ابوجعفر بن دشمن زیار) (حک: ۳۹۸-۴۳۳ق). در اواخر سال ۴۰۰ ق هر دو برادر به اطاعت از بهاء‌الدوله گردن نهادند (برای اطلاع بیشتر نک: Busse, 1975: 293)، لذا دوره اول منازعات با ایجاد یک وفاق نسبی به پایان رسید.

۲-۳. منازعات جانشینی پس از مرگ بهاء‌الدوله

پس از مرگ بهاء‌الدوله (م. ۴۰۳ ق) جنگ و نزاع‌های جانشینی میان فرزندان عضدالدوله وارد مرحله نوینی شد. از یکسو، سلطان‌الدوله فرزند بهاء‌الدوله در بغداد به تخت نشست. او که تا سال ۴۱۱ق بر عراق حاکمیت داشت، برادر خود جلال‌الدوله را به امارت بصره و ابوالفوارس را به حکومت کرمان فرستاد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۳/۵۴۸-۵۴۹). با توجه به شورش سپاهیان و مداخلات امیران نظامی در مناسبات فیما بین سلاطین بویهی، نزاع این برادران (با فراز و فرود) تا زمان مرگ ادامه داشت. پس از مرگ سلطان‌الدوله (۴۱۵ق) در فارس فرزندش ابوکالیجار به قدرت رسید (ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۱۷۹-۱۸۰؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۹/۳۳۷، ۳۱۸)، اما عمویش ابوالفوارس حکمران کرمان با او به منازعه برخاست (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۹/۳۳۹). در عراق نیز جلال‌الدوله (حک: ۴۰۶-۴۲۳ق) بعد از فوت مشرف‌الدوله در سال ۴۱۶ ق به امارت عراق رسید و با وجود درگیری‌های فراوان با ابوکالیجار در بغداد باقی ماند (همان، ۳۴۶/۹)، اما سرانجام به سبب ضعف قدرت سیاسی، مالی و شورش سپاهیان ترک در حالی که طغرل سلجوقی مناطق جبال و کرمان را تصرف نموده بود، در سال ۴۳۵ ق درگذشت (ابن‌کثیر، ۱۹۹۱: ۱۲/۵۰-۵۱).

پس از سلطان‌الدوله، فرزندش ابوکالیجار (حک: ۴۱۶-۴۴۰ق) به امارت عراق رسید در حالی که طغرل بر منطقه‌ی جبال تسلط یافته بود، بدین سبب در سال ۴۳۹ق. میان ابوکالیجار و طغرل پیمان صلح منعقد شد و ابوکالیجار در سال ۴۴۰ ق. درگذشت (ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۱۸۴) و فرزندانش ابومنصور و ملک‌رحیم خسرو فیروز (حک: ۴۴۰-۴۴۷ق) به ترتیب، حکومت فارس و عراق را گرفتند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۵۴۷-۵۴۸)، اما فتنه‌ی ترکان در بغداد (۴۴۶ ق) زمینه را برای ورود طغرل سلجوقی (۴۴۷ ق) فراهم نمود. او با دستگیری ملک‌رحیم در بغداد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۲۱/۳۰، ۲۳) و ابومنصور در فارس (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۵)، حکومت آل‌بویه را پس از یک احتضار طولانی هفتاد ساله که از وفات عضدالدوله تا توقیف فولادستون طول کشید، خاتمه داد.

در جبال نیز قلمرو مجدالدوله، همواره مورد تعرض برادرش شمس‌الدوله و کاکویه قرار داشت، در حالی که کاکویه نیز به قلمرو شمس‌الدوله دست اندازی می‌کرد (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۲۵۰/۹؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۶۲۷/۴). با مرگ شمس‌الدوله و فرزندش سماء‌الدوله، حکومت وی ضمیمه قلمرو آل کاکویه گردید. منازعه آل کاکویه و سرکشی سپاه مجدالدوله را تحت فشار گذاشت و زمینه را برای سلطه سلطان محمود بر ری و انقراض دولت بویه‌یان جبال فراهم ساخت (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۳۷۱/۹).

۴. پیامدهای منازعات جانشینی بر فرهنگ و تمدن اسلامی

تثبیت قدرت بویه‌یان علاوه بر حفظ قلمرو در برابر دشمنان، از طریق ایجاد امنیت، وحدت و آرامش به رشد به امور فرهنگی و تمدنی، مانند حمایت از عالمان و دانشمندان، تأسیس مراکز آموزشی و پژوهشی از قبیل رصدخانه، کتابخانه، بیمارستان و ساخت تجهیزات مورد نیاز آن‌ها کمک کرد؛ اما شروع و گسترش منازعات جانشینی، زمینه‌ای را فراهم ساخت که به طرق مختلف بر این رشد و بالندگی فرهنگی اثر گذاشت.

۴-۱. تضعیف قدرت سیاسی بویه‌یان

با آغاز منازعات جانشینی، قدرت بویه‌یان به چند شعبه تقسیم شد که با یکدیگر رقابت داشتند. رقابت و منازعه این مدعیان قدرت در قلمرو بویه‌ی، اقتدار، ابهت و هیمنه سلطنت بویه‌یان را در هم شکست و راه را برای تحکم امیران نظامی نسبت به فرمانروایان بویه‌ی و در پی آن، غلبه غزنویان بر جبال و تسلط سلجوقیان بر سراسر

قلمرو بویهی هموار کرد. سلسله بویهی ماهیتی کاملاً نظامی داشت و سلاطین آن سلسله، با استفاده از نیروی نظامی قاهر و غالب خود توانسته بودند قدرت خود را بر جهان ایرانی و اسلامی تثبیت نمایند.

از آنجا که در ساختار نظامی، وفاداری اجزاء لشکر به فرمانده در گرو مهارت، اقتدار و توانایی نظامی فرمانده است، بدیهی است که با ضعف قدرت بویهیان، وفاداری امیران و سرداران نظامی به سلاطین آن سلسله کاهش یابد؛ چنانکه از اوایل قرن پنجم، روایات مکرری در خصوص شورش سپاهیان علیه سلاطین بویهی و در مواردی حتی تغییر سلاطین توسط سپاهیان گزارش شده است. از جمله در سال ۴۱۲ سپاهیان علیه سلطان الدوله شورش کردند و خطبه را به نام برادرش مشرفالدوله تغییر دادند (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۲۹۶/۱۸). همچنین، با مرگ مشرفالدوله در ۴۱۶ ق، سپاهیان، خزائن سلطنتی را به غارت بردند (همان، ۳۲۰/۱۸). همچنین شورش سپاهیان در سال ۴۲۳ ق علیه جلال الدوله باعث شد که ۴۳ روز نام سلطان را از خطبه انداختند (همان، ۳۸۵-۳۸۶/۱۸). موارد دیگری نیز این شورشها در سال ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۱ گزارش شده است (همان، ۳۷۶/۱۸، ۴۰۰، ۴۳۶).

در جبال نیز بر اثر ضعف بویهیان، لشکریان بر تجاسر خود افزودند؛ چنانکه هم شمسالدوله و مجدالدوله را تحت فشار گذاشته بودند (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲۵۰/۹، ۳۷۱؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۶۲۷/۴). معروفترین گروه از این لشکریان، آل کاکویه بودند (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲۰۷/۹) که به دستاویز خویشاوندی با سیده خاتون از سال ۳۹۸ ق بر امور اسپهان و نواحی پیرامون آن مسلط شده بودند. آنها بر سر تصرف ری و همدان به منازعه با شمس الدوله و مجدالدوله نیز مبادرت ورزیدند و سرانجام از خلیفه نیز منشور گرفتند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۳۴۵؛ ابن شادی، ۱۳۱۸: ۴۰۳؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲۵۰/۹، ۳۳۰-۳۳۱) و طی منازعات فراوان، قدرت آن دو را تحلیل برده و زمینه را برای غلبه غزنویان و در پی آن سلجوقیان بر جبال فراهم ساختند. نتیجه این وضعیت چنان بود که به تصریح مورخان تا سال ۴۳۷ ق هیبت سلطنت بویهی به طور کامل از میان رفته بود (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۴۵۹/۱۸). ضعف سلطنت و اشتغال به منازعات، امیران بویهی را از توجه به مسائل فرهنگی و حمایت از عالمان و دانشمندان باز داشت.

۲-۴. احیاء قدرت خلافت

منازعات جانشینی بویه‌یان، بازیابی قدرت مادی خلافت عباسی را در پی داشت که در این مقطع زمانی، برای نیل به اهداف سیاسی خود در مقابله با مخالفان همچون بویه‌یان، فاطمیان، قرامطه، اسماعیلیان و جز آن، از جریان‌های فکری و اجتماعی مخالف با علوم عقلی حمایت می‌کرد و در نتیجه بر افول علوم عقلی و فرهنگ اسلامی اثر گذاشت. امیران بویه‌ی در زمان اقتدار، خلیفه را به عنوان یک نیروی دست‌نشانده و تابع خود در آورده بودند؛ چنان‌که مورخان وضعیت خلفای عباسی را مانند فرد محجور دانسته‌اند که بر هیچ یک از مقلدات خود قادر نبودند (مسعودی، ۱۴۰۸: ۳۸۹/۴؛ بیرونی، ۱۹۲۳: ۱۳۲). به تعبیر ابن شادی «از آن پس خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف، کاری نماند» (ابن شادی، ۱۳۱۸: ۳۷۹).

بویه‌یان، خلفای عباسی را به میل خود عزل و یا نصب می‌کردند و در هر زمان اراده خود را بر خلیفه دست‌نشانده تحمیل می‌کردند؛ اما با آغاز منازعات جانشینی و ضعف قدرت بویه‌یان، خلفای عباسی کوشیدند تا خود را زیر سلطه سلاطین بویه‌ی خارج کنند. نخستین خلیفه‌ای که به فکر احیاء قدرت خلافت افتاد، الطائع بالله بود که از آغاز منازعات جانشینی بویه‌یان در این راستا کوشید و به قول عتبی «در مهمات مملکت از مشاورت او (بهاء‌الدوله) عدول می‌جست و برخلاف رضا و موافقت او کارها می‌راند و از آن سبب خلل‌ها روی می‌نمود» (عتبی، ۱۲۸۶ق: ۱۰۵/۲). سرانجام، بهاء‌الدوله او را خلع و اموالش را مصادره کرد (۳۸۱ ق). احمد بن اسحاق را با لقب القادر بالله به خلافت برگزید. در طول ۲۳ روز فاصله بین خلع الطائع بالله تا جلوس القادر بالله، خلیفه‌ای وجود نداشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۶).

علاوه بر این، ضعف جایگاه خلافت در این زمان را از این حقیقت نیز می‌توان دریافت که سرداران دیلمی فقط بعد از دریافت مال‌البیعه خلافت او را پذیرفتند (مستوفی ۱۳۶۴: ۳۴۹). اگر چه خلیفه جدید سوگند یاد کرده بود تا به بهاء‌الدوله وفادار باشد (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۹۱/۹)، از گرفتاری‌های سلطان بویه‌ی در منازعات جانشینی استفاده کرده، به احیاء تدریجی قدرت و اعتبار دستگاه خلافت پرداخت. انتصاب فرزندش ابوالفضل محمد را با لقب الغالب بالله به ولیعهدی (صابی، ۱۹۰۴: ۴۲۰)، نخستین قدم در این رابطه بود. او همچنین در سال ۳۹۴ ق فرمان بهاء‌الدوله درباب انتصاب احمد موسوی به قاضی القضاتی بغداد را نپذیرفت (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۴۳/۱۵؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۱۴۲). اقدامات بعدی وی تحت عنوان مبارزه با اهل

بدعت و مخالفت با فاطمیان مصر (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۸۲/۱۵-۸۳، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۹۷-۱۹۸؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۱۹۹-۲۰۰، ۲۶۴، ۲۶۹)، نیز علاوه بر تضعیف و حذف شیعیان، در راستای احیای اقتدار خلیفه انجام شدند؛ زیرا مورخان دربار خلافت، به صراحت حملات محمود غزنوی در سال ۴۲۰هـ به ری و زوال بویهیان جبال را به تشویق خلیفه و در راستای اجرای فرامین قادر بالله در مبارزه با اهل بدعت تلقی کرده‌اند (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۲۶۴؛ ابن شادی، ۱۳۱۸: ۴۰۴).

در طول دو دهه، قدرت خلافت به شدت افزایش یافت؛ چنان‌که القادر که در هنگام جلوس، سوگند وفاداری به بهاء‌الدوله خورده بود، در هنگام بازدید سلطان الدوله از بغداد در سال ۴۰۹ ق، خلیفه طبق رسم به دیدار سلطان رفت، ولی از انجام مراسم آذین‌بندی معمول، خودداری کرد (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۲۶۹) و چند سال بعد در زمان جلوس سلطان مشرف‌الدوله در ۴۱۵ ق، خلیفه و سلطان به صورت متقابل برای یکدیگر سوگند وفاداری خوردند؛ در حالی که قبلاً فقط خلیفه سوگند می‌خورد که به سلطان وفادار بماند (همان، ۱۸/۳۱۵). خلیفه همچنین سعی داشت تا با دامن زدن به اختلافات آن‌ها، زمینه را برای تضعیف بیش‌تر سلاطین بویهی و احیاء قدرت خود فراهم سازد؛ چنان‌که برای تشدید تفرقه، رقابت و اختلاف بین آن‌ها، با سلاطین و مدعیان قدرت بویهی برخورد یکسانی نداشت (همان، ۱۸/۲۶۹، ۳۰۸، ۳۲۴).

پس از القادر بالله، پسرش ابو جعفر عبدالله، ملقب به القائم بامرالله، به خلافت رسید که سیاست پدر را در بازیابی قدرت خلیفه و تضعیف آل بویه، با عنوان مبارزه با بد دینان، دنبال کرد (نک: ادامه مقاله). او همچنین برای حفظ موقعیت خود کوشید تا در جریان اختلاف میان جلال‌الدوله و اباکالیجار دیلمی، ضمن تظاهر به رعایت جانب طرفین، سعی داشت اختلاف میان دو امیر دیلمی را به اطلاع طغرل سلجوقی برساند و او را به بغداد دعوت نماید (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۵۲۲/۹). همچنین او درخواست لقب «ملک‌الملوک» از جانب جلال‌الدوله دیلمی را به استفتاء از فقها موکول کرد و در مقابل درخواست لقب «ملک رحیم» برای آخرین امیر آل بویه در بغداد به شدت مقاومت کرد. از این گزارش که خلیفه، بر خلاف رسم معمول که همواره به استقبال سلطان می‌رفت، در هنگام غلبه اباکالیجار بر بغداد در سال ۴۳۶ ق، خلیفه به دیدار سلطان نرفت (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۴۵۴)، تحکیم موقعیت خلیفه در مقابل سلطان را می‌توان دریافت. این امر از طریق انتشار اعتقادنامه قادری، حمایت از جریان‌های

عقل‌ستیز همچون حنابله و دامن زدن به منازعات مذهبی (نک: ادامه مقاله) به توقف و رکود علوم عقلی و در پی آن، ضعف تمدن و فرهنگ اسلامی کمک کرد.

۴-۳. تضعیف نهاد وزارت

نهاد وزارت در دوران اقتدار آل‌بویه، تأثیرات قابل توجهی در رشد فرهنگ و تمدن اسلامی بر جای گذاشت. وزیران دوره اقتدار، نظیر ابن‌عمید و صاحب بن عباد توانستند با اتخاذ تصمیمات صحیح به‌ویژه در زمینه‌ی سیاست و مشق حکومت‌داری به امیران موجبات وحدت، امنیت و توجه مردم به علم و دانش را فراهم نموده، با دانش و علاقه‌ی خود به حمایت از دانشمندان پرداخته و به شکوفایی تمدن و علوم کمک کنند. با شروع منازعات و آغاز ضعف قدرت سیاسی، از نقش وزیران در امور کاسته شد؛ چند سال پس از مرگ عضدالدوله، اوضاع سیاسی از هم گسیخته شد و یک سلسله هرج و مرج‌های متوالی حادث شد که وزراء قادر به مهار و رفع آن‌ها نبودند. وزرای این دوره، در حفظ یکپارچگی و در پی آن، امنیت و رفاه در قلمرو امیران متبوع که پیش‌زمینه‌ی رشد فرهنگ و تمدن بود، توفیق چندانی نداشتند. از جمله این وزیران، ابن‌سعدان وزیر صمصام‌الدوله است که حاصل وزارتش هرج و مرج بغداد بود و در نهایت به امر صمصام‌الدوله کشته شد (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۴۱/۹)، هم‌چنان که ابوالقاسم مغربی وزیر مشرف‌الدوله متهم به الحاد و جاسوسی مصر شد و به زحمت از بغداد به شام گریخت (همان، ۳۳۵-۳۳۶) و ابن‌ماکولا حسن بن علی عجلی وزیر جلال‌الدوله در گیر و دار کشمکش‌های محلی، تحریکات خلیفه و سپاه چنان از اعمال هرگونه قدرت و تدبیر عاجز ماند که وجود او در منصب وزارت حس نمی‌شد و وقتی در بصره به دست سپاه ابوکالیجار افتاد، کشته شد (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۵۵۲/۳-۵۵۵؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ۲۰۱/۲).

در جبال نیز اگر چه شمس‌الدوله، ابن‌سینا را به وزارت برگزید؛ اما لگام گسیختگی لشکریان دیلمی سبب شد که به زندان بیفتد و پس از مرگ شمس‌الدوله نیز با نپذیرفتن وزارت فرزندش سماء‌الدوله از بیم جان به دربار کاکویه در اسپهان متواری شد. جابجایی مداوم این وزیر همراه با نظامیان، به بیماری و مرگ او منجر گشت (ابن‌ابی‌اصیبه، ۱۳۷۶ق: ۱۲-۱۷؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۲۲۵/۲۹-۲۲۸؛ قفطی، ۱۳۷۱: ۵۶۲-۵۶۹). طبیعی است که وزیری با این ویژگی توان تصمیم‌گیری و اقدام برای بهبود فضای فرهنگی جامعه را ندارد. مقایسه‌ی موقعیت وزارت ابن‌سینا در دوره‌ی ضعف قدرت

سیاسی بویهیان با همتایان وی در عهد عضدالدوله، تأثیر منازعات جانشینی در تضعیف روند رشد فرهنگ و تمدن اسلامی را خیلی شفاف نشان می‌دهد؛ چنان‌که به رغم فعالیت‌های علمی موفق ابن‌سینا که موجب جوشش دوباره فرهنگ و تمدن در منطقه جبال گردید، به سبب ضعف قدرت امیران و تجاسر نظامیان، اقدامات وی در منصب وزارت، نتوانست برای تداوم رشد فرهنگ و تمدن اسلامی مؤثر باشد.

۴-۴. ناامنی اجتماعی و ضعف اقتصادی

یکی دیگر از راه‌های اثرگذاری منازعات جانشینی بر ضعف فرهنگ و تمدن اسلامی و افول علوم عقلی، تردد لشکریان مدعیان متخاصم بویهی بود که زوال امنیت اجتماعی و ضعف اقتصادی را در پی داشت و از این منظر آسیب‌های جدی به ساختار فرهنگی و تمدنی جامعه وارد ساخت. در تردد لشکریان و زد و خورد میان مدعیان قدرت، معمولاً بسیاری از مزارع و مؤسسات تمدنی آسیب دیده و ویران می‌شدند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰۸؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۶۶/۱۹-۶۷). علاوه بر آن ساکنان شهرها نیز در جریان دست به دست شدن شهرها میان مدعیان قدرت، متحمل رنج و مشقات بسیار می‌شدند.

گزارش‌های زیادی در خصوص نحوه برخورد مدعیان قدرت در هنگام سلطه بر شهرها در دست نیست، اما از یک اشاره سبط ابن جوزی، معلوم است که در هنگام دست به دست شدن شهرها، مدعیان غالب برای تأمین هزینه‌های لشکرکشی‌های خود، به غارت ساکنان شهرها و روستاهای تصرف شده، می‌پرداختند یا اینکه دست لشکریان را برای قتل و غارت هواداران مدعیان رقیب، باز می‌گذاشتند (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۴۱۱/۱۸). همچنین محتمل است که پس از غلبه هر قدرت بر یک شهر و منطقه، مالیات معمول منطقه را نیز وصول کرده باشند که با دست به دست شدن شهرها در طول یک سال ممکن است که اهالی آن نواحی بیش از یک‌بار مالیات گرفته باشند.

صمصام‌الدوله برای تأمین هزینه‌های لشکرکشی ناچار گردید، مالیات جامه‌های ابریشمی و پنبه‌ای بغداد و اطراف آن را در سال ۳۷۵ق/۹۸۵م افزایش دهد؛ اما شورش مردمی که سرکوب آن هزینه‌های بسیاری می‌طلبید، وی را مجبور به لغو افزایش مالیات نمود (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۳۱۱/۱۴؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۲۶/۴۷۷) و سپاهیان جلال‌الدوله که درمقابل او سر به شورش برداشتند، از وزیر وی ابن‌ماکولا خواهان علوفه و مستمری شدند. وی که نتوانست به درخواست‌های آنان پاسخ دهد، با غارت منازل شاهی،

وابستگان و اطرافیان امیر موجی از ناامنی اجتماعی را به راه انداختند و با تقسیم شمش‌های طلا و نقره که امیر برای ضرب سکه‌های درهم و دینار فراهم آورده بود، به تضعیف بیش‌تر اوضاع اقتصادی دامن زدند. در پی شورش‌های مداوم سپاهیان، جلال‌الدوله ناچار به فروش فرش و جامه‌های خود می‌شود، این اقدام نشان از نابسامانی اوضاع اقتصادی و اجتماعی بود که به سبب هزینه‌های سنگین منازعات طولانی میان امیران نه تنها به ضعف اقتصادی دامن زد بلکه از ایجاد شرایط لازم برای تقویت اقتصاد نیز ممانعت می‌کردند و خزانه‌ی امیران از تأمین کم‌ترین هزینه برای سرکوب شورش سپاهیان خود که موجب ناامنی اجتماعی نیز می‌شدند، ناتوان بود (همان، ۲۸/۲۶۳-۲۶۴).

در دوره ملک‌رحیم، آخرین امیر بویه‌ی در عراق نیز سپاهیان‌ش به بهانه به تعویق افتادن حقوق ماهیانه خویش به غارت و آتش زدن اموال مردم مشغول شدند که در نتیجه‌ی آن مواد غذایی کمیاب و شرایط برای سقوط بغداد توسط طغرل سلجوقی آماده شد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۳۴۷/۱۵). همچنین در منطقه‌ی جبال مجدالدوله، آخرین حاکم بویه‌یان در ری که تحت فشار سپاهیان برای حقوق عقب افتاده خود قرار گرفته بود، به سبب ضعف اقتصادی ناشی از درگیری‌ها برای سرکوب شورشیان دست یاری به سوی سلطان محمود غزنوی گشود (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۳۷۱/۹).

در پی تشدید منازعات و در نتیجه ضعف قدرت سیاسی، قدرت کنترل و نظارت بر اعمال و رفتار گروه‌ها و جریان‌های مختلف اجتماعی از بویه‌یان گرفته شد و گروه‌های اجتماعی خودسر همچون عیاران در شهرهای مختلف قلمرو به ویژه در بغداد سر برآوردند؛ چنان‌که در سال ۴۱۶ ق در نتیجه نبرد ابوالفوارس و ابا کالیجار، عیاران به مدت یک هفته (از ۱۸ تا ۲۵ محرم) بر اوضاع بغداد مسلط شدند و هیچ کس را یارای مقاومت با آن‌ها نبود (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۳۲۰/۱۸-۳۲۱). همچنین در سال ۴۲۴ ق و ۴۲۵ ق به مدت دو سال، یکی از عیاران عراق موسوم به برجمی عیار بر بغداد مسلط بود و به تعبیر مورخان «فتنه و فساد» او در شهر فراگیر شد و کسی را یاری مخالفت و مقابله با وی نبود. مورخان به وحشت، بیم، مشقت و رنج مردم در این واقعه اشاره دارند؛ ولی متأسفانه جزئیات آن را به دست نمی‌دهند، اما اشاره مورخان به اینکه مردم از شدت خشم و بیم از برجمی، به خطیب اجازه ندادند که با نام خلیفه خطبه بخواند، مبین عمق گرفتاری مردم از این واقعه است (همان، ۳۸۹/۱۸-۳۹۰، ۳۹۲). آن-

چه در این میان بیش از همه عجیب می‌نماید، سکوت و بی‌تفاوتی سپاهیان خلیفه و سلطان بویه‌ی در قبال این بدرفتاری عیازان است (همان، ۳۹۷/۱۸) که ظاهراً معلول ناتوانی نظامی سلطان در قبال آن‌ها است.

اعراب ساکن در غرب و جنوب عراق نیز به تاخت و تاز پرداختند و در بسیاری از مواقع همچون سال ۴۲۵ ق و ۴۳۱ ق با حملات متعدد و منظمی که علیه ساکنان شهرهای منطقه حتی بغداد، کوفه و جز آن داشتند، به غارت آن‌ها می‌پرداختند (همان، ۳۹۳/۱۸، ۳۹۷، ۴۳۳-۴۳۴، ۴۳۸). لگام گسیختگی این اعراب و شدت خشونت آن‌ها چنان بود که به تصریح سبط ابن جوزی در دو دهه پایانی حکومت بویه‌یان (از سال ۴۲۴ تا انقراض بویه‌یان در ۴۴۷) هیچ کس نتوانست از قلمرو بویه‌ی به حج برود (همان، ۳۹۱/۱۸، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۸، ۵۱۰). حتی در سال ۴۳۳ ق کاروان بلغار که عازم حج بودند، در میانه توسط اعراب غارت شدند (همان، ۴۴۲/۱۸). همچنین در سال ۴۳۸ ق عده‌ای از حجاج بغداد جمع شدند و تا حله پیش رفتند؛ ولی با توجه به حضور اعراب بنی خفاجه در فاصله بین حله و کوفه، به ناچار بازگشتند (همان، ۴۶۲/۱۸). بنابراین، به واسطه لگام گسیختگی اعراب و یورش تاراجگرانه آن‌ها در کنار راه‌های ارتباطی میان شهرها به ویژه راه‌های زیارتی، امنیت این راه‌ها در سال‌های ۴۳۱ و ۴۳۲ به طور کامل سلب گردیده بود (همان، ۴۳۳/۱۸-۴۳۴، ۴۳۸). تعطیلی فریضه حج نیز شاهد دیگری بر این امر است که عمق ناامنی موجود در عراق و راه‌های ارتباطی آن را نشان می‌دهد. در این زمان، منازعات فرقه‌ای و حمله پیروان هر فرقه به محلات فرقه‌های رقیب و قتل و غارت آن‌ها (همان، ۳۱۸/۱۸-۳۱۹، ۳۸۲، ۴۴۲-۴۴۳، ۴۷۱-۴۷۲)، نیز عاملی دیگر برای زوال امنیت منطقه محسوب می‌شد. در نتیجه این حملات بغداد به شدت آسیب دید و بخش‌های زیادی از آن ویران گشت. بسیاری از گروه‌های اجتماعی و در صدر آنها بازرگانان آسیب دیدند؛ چنان‌که بسیاری از آن‌ها از بغداد گریختند (همان، ۳۱۸/۱۸-۳۱۹). در واقع منازعات جانشینی بویه‌یان با سلب امنیت، وحدت و آرامش، هم افراد جامعه و هم امیران را از توجه به مسائل اقتصادی و اجتماعی که پیش زمینه‌ی رشد قدرت سیاسی و فرهنگ و تمدن اسلامی بود، بازداشت و به تدریج زمینه افول علوم عقلی و تمدن اسلامی را فراهم ساخت.

۴-۵. رشد جریان‌های فکری عقل‌ستیز

از اواسط قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری، سنت علمی در تمدن اسلامی و ایران به وجود آمد که یکی از مهم‌ترین جنبه‌ها و اجزای آن را علوم عقلی شکل می‌داد که بیش از هر چیز معلول شکل‌گیری و فعالیت فرقه‌ها، مکاتب و نحله‌های فکری عقل‌گرا، نظیر معتزله و اسماعیلیه و به‌ویژه اخوان الصفا که به رهبری عقل، دعوت به کسب علوم و معارف، حق‌برخورداری عموم از آموزش و تسامح علمی و مذهبی اعتقاد داشتند، بودند (اخوان الصفا، بی‌تا: ۱۲۴/۴، ۱۶۷؛ صفا، ۱۳۷۱: ۱۲۶-۱۳۳). براین اساس، وقتی صحبت از انحطاط فرهنگ و تمدن است، قطعاً باید یکی از جنبه‌های اصلی آن را تضعیف جایگاه (و یا به تعبیر اغراق‌آمیز زوال) عقل‌گرایی و علوم عقلی دانست و از این رهگذر، می‌توان جریان‌های فکری و فرهنگی مخالف با علوم عقلی را «جریان‌های عقل‌ستیز» اطلاق کرد.

براساس داده‌های موجود، آغاز مخالفت با جریان‌های عقل‌گرا در جهان اسلام به اواسط قرن سوم باز می‌گردد که به واسطه عقل‌گرایی افراطی معتزله در زمینه اعتقادات مذهبی و پیدایش جریان «محنه القرآن»، آغاز شد. این جریان به صورت واضح، در ظهور و گسترش دو جریان فکری و مذهبی حنبلی و اشعری‌گرایی نمود و تبلور یافته است. اگر چه بعدها اشاعره، دوباره به عقل‌گرایی و تأویل در حدیث روی آوردند؛ ولی در طول قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به عنوان یک فرقه عقل‌ستیز فعالیت می‌کردند. با برآمدن آل بویه و تسامح و تساهل مذهبی که فراهم آوردند، بسیاری از علما و دانشمندان بدون توجه به عقاید و ساختارهای مذهبی، حق انتشار افکار و عقاید خود از طریق مجالس گفتگو و مناظره یا تدوین کتب و رسالات و یا تدریس در مراکز آموزشی رسمی پیدا کردند. این امر به هیچ وجه مورد پسند اشعری‌ها و حنبلی‌ها نبود؛ ولی تا زمانی که قدرت‌های سیاسی موجود، گروه‌های عقل‌گرا را تحت حمایت داشتند، از جریان‌های عقل‌ستیز کاری ساخته نبود. اما در اواخر قرن چهارم، به واسطه منازعات جانشینی، ضعف قدرت سیاسی بویه‌یان و بازیابی قدرت مادی خلافت عباسی حادث شد که آن هم به نوبه خود زمینه مناسبی برای تحرک و فعالیت، یا به تعبیر بهتر احیاء جریان‌های عقل‌ستیز فراهم آورد تا با گسترش فعالیت خود به تدریج عرصه علمی و فرهنگی جامعه را در اختیار گرفتند.

با مشاهده ضعف امرای بویه‌یی، خلیفه القادر، به عنوان احیاء‌کننده تسنن به حمایت از اهل سنت، به ویژه حنابله، در برابر شیعیان و معتزله پرداخت. این رویداد که می‌توان

آن‌ها را ایجاد یا احیاء طریقت قادری دانست از ابتدای قرن پنجم ظهور یافت. از یک سو، القادر برای تضعیف شیعیان، به مقابله با خلافت فاطمیان برخاست و استشهاد نامه‌ای در باب نادرستی مذهب و صحت انتساب فاطمیان به حضرت فاطمه علیها السلام گردآوری کرد و به امضاء سادات و علمای شیعی بغداد رساند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۸۳-۸۲/۱۵؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۱۸-۱۹۹-۲۰۰) و از سوی دیگر، در سال ۴۰۸ ق توبه‌نامه قادری را صادر کرد که بر مبنای آن مناظره، که یکی از مهم‌ترین وسایل گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی بود (غنیمه، ۱۳۷۲: ۲۶۲-۲۶۵)، به عنوان امری غیراسلامی معرفی و هر نوع مناظره عقلی و کلامی ممنوع اعلام شد و از فقهاء و متکلمان معتزلی و شیعه تعهد گرفته شد که از این امر خودداری ورزند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۲۵/۱۵؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۰۵/۹؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۱۸؛ ۲۶۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۷/۲۸). در سال ۴۰۹ ق خلیفه با صدور نامه‌ای مشتمل بر تکفیر معتزله، اعلام کرد که افراد قائل به خلق قرآن، کافرند و ریختن خونشان مباح است (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۲۸/۱۵؛ سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۱۸). این روند در سال ۴۲۰ ق. به کمال رسید. در ماه رمضان مکتوبی از خلیفه مبنی بر لعن و تفسیق معتزله در حضور فقهاء و علما قرائت شد و دو ماه بعد (ذی‌القعدة)، خلیفه اعلامیه معروف خود را با عنوان «اصول القادری» منتشر کرد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۹۷/۱۵-۱۹۸). به گفته منابع، همین اصول بود که دست سلطان محمود غزنوی (حک: ۳۸۸-۴۲۱ ق) را در قتل یا حبس قرامطه، اسماعیلیه، معتزله، شیعه، جهمییه و مشبهه، باز گذاشت و به او اجازه حمله به قلمرو بویهیان در جبال را داد؛ چنان‌که او نیز در ری، ضمن غارت کتابخانه آن شهر، کتاب‌های مرتبط با علوم عقلی، همچون فلسفه و نجوم را به آتش کشید (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۷۲/۹).

اقدام دیگر القادر برای احیای مذهب سنت و جماعت، انتصاب ابی منصور بن تمام سنی‌مذهب، به عنوان خطیب مسجد براتنا، به عنوان مرکز بزرگ فعالیت‌های مذهبی و سیاسی شیعیان بغداد بود که به دنبال سخنرانی غلوآمیز خطیب شیعی در آن مسجد انجام شد. مخالفت شیعیان با این خطیب نیز بهانه به دست خلیفه داد تا به اطلاق عنوان مسجد ضرار به مسجد براتنا، به سرزنش شیعیان پردازد (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۹۸/۱۵-۱۹۹). خلیفه بعدی، القائم بأمر الله (۴۲۲-۴۶۷ ق) نیز راه پدر را ادامه داد و ضمن انتصاب ابن مسلمه حنبلی مذهب به وزارت (ابن طقطقی، ۱۸۵۸: ۳۴۱-۳۴۲؛ نخجوانی،

۱۳۵۷: ۲۵۶)، بر مبارزه با بد دینان تأکید کرد. چنان‌که در سال ۴۲۹ ق. اهل ذمه را ملزم ساخت تا زنار ببندند (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۴۲۴/۱۸) و در سال ۴۳۳ ق مجدداً اصول قادری را در مجلسی عمومی قرائت کرد و همگان را ملزم به رعایت آن کرد (همان، ۱۸/۴۴۲؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۳۲۲/۲۹-۳۴۲) و در سال ۴۴۴ ق، همچون پدر به لعن و قدح خلفای فاطمی مصر پرداخت (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۴۸۲/۱۸).

در دوره سلجوقیان، با تداوم این روند، حداقل آزادی که علمای علوم عقلی و حکما در اظهار عقاید خود داشتند نیز به تدریج از میان رفت و از آن پس علوم عقلی به عنوان «علم بی‌نفع» یا «مشوبه بکفر» تلقی شدند (حموی بغدادی، ۱۹۹۵: ۳۷۷/۳؛ همو، بی‌تا: ۴۴۵/۱؛ ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۲۳۸). بنابراین، در پی تسلط جریان‌های عقل ستیز در عهد سلجوقی، غالب مدارس و مراکز علوم عقلی رها شده، فقط علوم مذهبی، نقلی و ادبی مورد توجه قرار گرفت؛ چنان‌که براساس داده‌های عبدالغافر فارسی (فارسی، ۱۳۸۴: ۲۱۵، ۲۹۵، ۴۴۶، ۴۸۸)، از ۱۶۰۰ دانشمندی که در قرون پنجم و ششم در نیشابور به علوم دینی و ادبی اشتغال داشتند، فقط چهار تن با علوم دقیقه آشنایی داشتند.

۴-۶. گسترش منازعات فرقه‌ای

همان‌گونه که تساهل و تسامح یا به اصطلاح رواداری مذهبی یکی از عوامل اصلی رشد و توسعه فرهنگ و تمدن است، تعصب و منازعات فرقه‌ای و درگیری ارباب مذاهب با یکدیگر، موجب آسیب بر فرهنگ و تمدن و باعث رکود و افول آن می‌شود. از آن‌جا که بالندگی فکری در گرو تضارب افکار و تبادل اندیشه‌ها و تعامل اعتقادات است، تعصب در عقیده، انسان را از تعمق در مسایل و حوادث باز می‌دارد و نوعی قشری‌نگری ایجاد می‌کند و از این جهت، تعصب آفت علم و اندیشه محسوب می‌شود که مستلزم تسامح است. از سوی دیگر، تعصب، نوعی ایمان به حقانیت اندیشه را در پی دارد که هواداران را به تکاپو برای تصدی مهار فکری جامعه و کنترل عقاید مخالف تحریک می‌کند و این امر به منازعه میان عقاید و مکاتب مختلف منجر خواهد شد. تردید نیست که نخستین برآیند تعصب و منازعه فرقه‌ای، علاوه بر ویرانی اجتماعی و اقتصادی این است که افراد را از طرح، ایجاد و پرورش فکر و ایده‌های نو باز داشته، امکان رشد فرهنگی، فکری و عقیدتی را از اعضاء جامعه می‌گیرد.

از نظر اعتقادی، ساکنان بغداد به عنوان مرکز فکری قلمرو اسلامی را در این زمان می‌توان در دو دسته و دو گروه عمده دسته‌بندی نمود. در یک سوی، هواداران مذاهب

اهل سنت به ویژه حنبلیان قرار داشتند که به اهل حدیث موسوم بودند و در سوی دیگر، فرق و گروه‌های عقل‌گرا و غیر سنی همچون معتزله، شیعیان، اسماعیلیه و جز آن که از نظر اهل حدیث، به عنوان اهل بدعت شناخته می‌شدند، قرار داشتند (ر.ک: کرم، ۱۳۷۵: ۱۰۳-۱۳۵). اهل حدیث، به عنوان حامیان اصلی خلیفه عباسی، با سایر فرق که عقاید و باورهایشان با در تقابل با خلافت عباسی قرار داشت، مخالفت داشتند و به شکلی متعصبانه، درصدد سرکوب آن‌ها بودند. این تقابل، در طول قرون چهارم و پنجم به سلسله منازعات و درگیری‌های خیابانی و محلی بین دو گروه منجر شد که می‌توان آن را «منازعات فرقه‌ای» نامید. لازم به ذکر است که این منازعات، لزوماً معنا و ماهیت مذهبی نداشت و برخی اوقات کاملاً سیاسی بود؛ لذا بین گروه‌های همفکر، همچون حنفی و شافعی با یکدیگر و حنبلی با هر دو نیز وجود داشت (برای بررسی مفصل نک: Bulliet, 1973: 71-91).

احمد بن حنبل که با تکیه و تأکید بیش از حد بر حدیث در مقابل آزارهای معتزله مقاومت کرده بود، به عنوان سمبل مقاومت در برابر معتزله مورد حمایت متوکل قرار گرفت. با آغاز غیبت صغری و اعتقاد شیعیان به امامت امام زنده و غایب از نسل پیامبر (ص)، خطری آشکار برای خلافت عباسی به شمار می‌رفت. لذا حنبلیان به عنوان مدافعان خلیفه، علاوه بر معتزله به مبارزه با شیعیان نیز پرداختند و در طول قرون چهارم و پنجم، منازعات دامنه‌دار فرقه‌ای در بغداد حادث شد که معمولاً با کشتار، خونریزی و غارت همراه بود. با غلبه بویه‌یان بر بغداد و حمایت امیران این سلسله به ویژه معزالدوله از شیعیان (نک: همدانی، ۱۹۷۷: ۳۹۷، ۴۰۰؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۵۴۲/۸-۵۴۳، ۵۴۹-۵۵۰، ۵۵۸)، حنبلی‌ها در طول قرن چهارم، نتوانستند منازعه خود با شیعیان را به طور جدی ادامه دهند، ولی با منازعات جانشینی و در پی آن تضعیف قدرت سیاسی بویه‌یان، منازعه را از سر گرفتند (سبط ابن جوزی، ۲۰۱۳: ۳۱۴/۱۸) و به تدریج بر دامنه تعرضات خود به شیعیان افزودند؛ چنان‌که در واپسین سال‌های حکومت بویه‌یان در ۴۴۱ تا ۴۴۷ دست کم شش بار با شیعیان تاختند و منازعات خونینی به راه انداختند که در آن کاظمین هم به آتش کشیده شد (همان، ۳۸۲/۱۸، ۴۷۶، ۴۷۹-۴۸۰).

این حملات سالیانه، علاوه بر آنکه به تضعیف موقعیت سیاسی بویه‌یان در برابر سلجوقیان و سرانجام انقراض بویه‌یان کمک کرد، از طریق غارت و آتش زدن کتابخانه، قتل و یا تبعید عالمان و دانشمندان (همان، ۷/۱۹) و مواردی از این دست به تضعیف

فضای فرهنگی و علمی نیز منجر شد. این گروه مذهبی، با سلجوقیان نیز علیه بویه‌یان همراه شدند و در دوران حکومت سلجوقیان، محنه مذهبی جدید راه انداختند که در نتیجه آن، همه فرق عقل‌گرا از جمله شیعیان، معتزله و حتی اشاعره را نیز در مناظر لعن کردند و اجازه فعالیت رسمی از آن‌ها گرفته شد (همان، ۱۸/۴۸۵-۴۸۶؛ سبکی، ۱۹۹۲: ۳۹۰/۳-۳۹۳؛ ابن خلکان، ۱۹۷۷: ۲۰۸/۳؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک: 1972:122-123 Peacock, 2010: 109-115; Bulliet, بنابرین، در نهایت، اهل حدیث فاتح این منازعات فرقه‌ای بودند که در اوایل عهد سلجوقی سلطه خود را بر بغداد مسجّل ساختند. مخالفت این گروه با علوم عقلی و هر آن‌چه که با آن عقل مرتبط بود، سبب شد که با غلبه آن‌ها، عملاً یک گفتمان عقل‌ستیز بر جامعه مسلط شود که به نوبه خود در افول تمدن اسلامی مؤثر بود.

۴-۷. از بین رفتن کتابخانه‌ها

آخرین طریقه اثرگذاری منازعات جانشینی بویه‌یان بر افول علوم عقلی و ضعف فرهنگی و تمدنی قلمرو اسلامی، نابودی کتاب و کتابخانه‌ها بود. علاقه و حمایت قاطع برخی از امیران و وزرای آل‌بویه که برخوردار از قدرت سیاسی بودند، در ایجاد مراکز آموزشی و پژوهشی، تألیف و تدوین کتب مختلف و فراهم نمودن شرایط لازم برای بهره‌مندی مردم از آن‌ها، نقش مؤثری در بسط و ارتقای فرهنگ و تمدن اسلامی داشت. هم‌چنان که فراهم آوردن امکانات علمی و رفاهی برای اهل علم و دانش در این مراکز توسط برخی از امیران، وزیران، عالمان، دانشمندان و افراد متمول دوره بویه‌یان (ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۶/۲۷؛ حموی، ۱۹۹۵: ۵۳۴/۱)، نه تنها حضور گسترده و فعال دانشمندان مذاهب، ادیان، اقوام و ملت‌های مختلف در مکان‌های مذکور را رقم زد، بلکه دسترسی علاقمندان علوم مختلف به منابع مورد نیاز خود در این کتابخانه‌ها جهت تهیه و تدوین آثار به رشد فرهنگ و تمدن اسلامی دامن زد.

با شیوع منازعات جانشینی میان امیران بویه‌یی نه تنها کتابخانه‌های بزرگ جدیدی احداث نشد؛ بلکه با اضمحلال امنیت، وحدت و حضور دشمنان محلی در قلمرو تحت سلطه بویه‌یان، کتابخانه‌ها نیز به سرنوشتی شوم مبتلا شدند. چنان‌که کتابخانه بزرگ صاحب بن عباد، وزیر فخرالدوله، در ری که علاوه بر کتاب‌های صاحب، شامل کتابخانه‌ی ابوالفضل بن عمید وزیر دانشمند رکن‌الدوله نیز بود (ابن‌کثیر، ۱۹۹۱: ۳۱۵/۱-۳۱۶)، با بیش از صد هزار جلد کتاب (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۱۱۰/۹؛ حموی، بی‌تا:

۸۱۳/۲-۸۱۴)، در جریان غلبه سلطان محمود غزنوی بر ری، به بهانه‌ی این‌که بدمذهبی دیلمیان، کتاب‌های غیر فلسفی و غیرمعتزلی غارت و تمام کتاب‌های فلسفی، کلامی و علمی شیعی و معتزلی موجود در کتابخانه‌ی مذکور سوزانده شد (ابن‌شادی، ۱۳۱۸: ۴۰۴؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۳۷۲/۹). لذا از آن کتابخانه عظیم چیزی برجای نماند و امراء حکماء و متکلمان نیز که متهم به گرایش الحادی و تمایلات باطنی بودند؛ نیز جان سالم به در نبردند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۴/۴۹۴-۴۹۶). در نتیجه ری که مرکزی برای رشد عقل‌گرایی در ایران عصر بویهی بود (آقابرگ تهرانی، ۱۴۰۸: ۴/۲۳۵؛ ابن‌کثیر، ۱۹۹۱: ۳۱۶-۳۱۴/۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۱۱۱/۹)، جایگاه خود به عنوان مرکز علمی وفکری را از دست داد.

کتابخانه و دارالعلم شاپور بن اردشیر در محله کرخ حاوی بیش از ده هزار جلد از نفیس‌ترین کتاب‌هایی را که خطاطان مشهور و دانشمندان بسیار معتبر تألیف کرده بودند (ابن‌جوزی، ۱۹۹۲: ۱۴/۳۶۶؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۱۰۱،۳۵۰/۹)، در سال ۴۴۷ طعمه‌ی حریق گشت (سبط ابن‌جوزی، ۲۰۱۳: ۱۸/۳۱۹). هم‌چنین کتابخانه‌ی شیخ طوسی در بغداد با هجوم اهل‌سنت در سال ۴۴۹ ق غارت و به آتش کشیده شد (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۹/۶۳۷؛ ابن‌جوزی، ۱۹۹۲: ۱۶/۱۶) و این گونه، کتابخانه‌ها که نقش بسیار مؤثری در بالا بردن سطح فرهنگ و تمدن اسلامی داشته‌اند، از میان رفتند و به افول تدریجی فرهنگ و تمدن اسلامی کمک نمود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که امیران بویهی پس از عضدالدوله به سبب منازعات گسترده بر سر مسأله‌ی جانشینی، نتوانستند با حفظ اقتدار سیاسی در زمینه‌ی شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی دست به اقداماتی جدی و همه‌جانبه بزنند و اگرچه برحسب توان خود در این زمینه کوشا بودند؛ اما سیر شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی، به ویژه در عرصه علوم عقلی روندی نزولی داشت و هر چه از ربع آخر سده چهارم هجری پیش‌تر می‌گذشت، این روند نزولی سرعت بیشتری می‌گرفت. در واقع، منازعات جانشینی بویهیان بویهی نه تنها وحدت و اتفاق آن‌ها را در مقابل دشمنانشان از بین برد؛ بلکه مجالی برای پرداختن به امور فرهنگی و تمدنی از سوی این امیران نیز باقی نگذاشت و تعرض امیران به قلمرو یکدیگر، تفرقه و تجزیه‌ای را رقم زد که مقدمه‌ی انحطاط

قدرت سیاسی و در پی آن، ضعف فرهنگ و تمدن اسلامی بود. امیران که همواره سرگرم جنگ و نزاع بر سر قدرت بودند، از وزیرانی آگاه به امور ملک‌داری که در مواقع حساس یاری‌گر آنان باشند نیز بهره‌ای نداشتند؛ بنابراین، نتوانستند با سرکوب شورش‌های گسترده ناشی از ضعف قدرت سیاسی و اقتصادی با برقراری امنیت، آرامش و وحدت، شرایط مطلوب برای رشد فرهنگ و تمدن اسلامی را فراهم نمایند و با کاهش روز افزون رونق اقتصادی و ناامنی اجتماعی که محصول دوران جنگ و کشمکش بودند، از هر گونه اقدامی در زمینه‌ی حفظ و ایجاد مراکز آموزشی و پژوهشی، مانند کتابخانه‌ها، دارالعلم‌ها و رصدخانه‌ها در جهت رشد و شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی عاجز ماندند. همچنین قدرت‌یابی دستگاه خلافت و در پی آن، رشد جریان‌های فکری عقل‌ستیز و گسترش منازعات فرقه‌ای که با پراکنده ساختن و نابودی دانشمندان و کتابخانه‌ها همراه بود، عملاً تداوم روند رو به رشد علوم عقلی را در فرهنگ و تمدن اسلامی از اوایل قرن پنجم متوقف ساخت.

فهرست منابع و مأخذ

- الف) منابع فارسی
- آقا بزرگ تهرانی، محمدحسن (۱۴۰۸). *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، تهران: اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامی.
- ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم (۱۳۷۶ق). *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء*. بیروت: دارالفکر.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم (۱۹۶۵). *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارالصادر، دار بیروت.
- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی (۱۹۹۲). *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون (۱۴۰۸). *تاریخ ابن خلدون*، بیروت: دارالفکر.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد (۱۹۷۷). *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالصادر.
- ابن شادی (۱۳۱۸). *مجملة التواریخ و القصص*، تصحیح محمد تقی‌بهار، تهران: کلاله خاور.

- ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۸۵۸). *الفخري في الآداب السلطانية و الدول الإسلامية*، غریف زولد: بی‌نا.
- ابن عبری، غریغوریوس الملطی (۱۹۹۲). *تاریخ مختصر الدول*، بیروت: دارالشرق.
- ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ (۱۹۹۱). *البدایة و النہایة*، بیروت: مکتب المعارف.
- اخوان الصفا (بی‌تا). *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء*، بیروت: نشر الدار الإسلامية.
- بیرونی، ابوریحان (۱۹۲۳). *آثار الباقية عن القرون الخالية*، تحقیق ادوارد زاخانو، لپیزیگ.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: علم.
- جلیلیان، قهرمان (۱۳۹۲). «نقش آل بویه در توسعه فرهنگ شیعه»، پژوهش‌های علوم انسانی، سال ۴، شماره ۲۱، صص ۱۱۹-۱۳۲.
- حموی بغدادی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۹۹۵). *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر.
- _____ (بی‌تا). *معجم الأدباء*، تحقیق عباس احسان، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۰۳)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب ارنو و و دیگران، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۹۹۳). *تاریخ الاسلام و فیات المشاهیر و الأعلام*، بیروت: دارالکتب العربی.
- رضایی، محمد و فاطمه اروجی (۱۳۹۷). «تأثیر نامنی بر فرایند زوال شهر شیراز در نیمه دوم حکومت آل بویه»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال ۷، شماره ۱ (پیاپی ۱۳)، صص ۴۱-۵۲.
- سبط بن جوزی، یوسف بن قزاوغلی (۲۰۱۳). *مرآة الزمان في التواريخ الأعیان*، تحقیق محمد انس الحسن و کامل محمد الخراط، دمشق: دارالرسالة العالمية.
- سبکی عبدالوهاب بن علی (۱۹۹۲). *طبقات الشافعية الكبرى*، تحقیق محمود محمد الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: دارالإحياء الكتب العربية.
- شاکری، مریم؛ خضری، احمد رضا (۱۳۸۹). «مجالس و انجمن‌های علمی و فرهنگی دوران آل بویه»، *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، سال ۷، شماره ۲ (پیاپی ۲۶)، صص ۹۹-۱۲۴.

- صابی ابوالحسین هلال بن المحسن (۱۹۰۴). تاریخ (الجزء الثامن)، ضمیمه تحفة الأمراء فی تاریخ الوزراء، بیروت، مطبعة الآباء الیسوعیین.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱). تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، تهران: دانشگاه تهران.
- عتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار؛ منینی، احمد (۱۲۸۶ق). الفتح الوهبی علی شرح التاریخ العتبی، قاهره: بولاق.
- غنیمه، عبدالرحیم (۱۳۷۲). تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه نورالله کسایی، تهران: دانشگاه تهران.
- فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل (۱۳۸۴). المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیسابور، تصحیح محمد کاظم محمودی، تهران: میراث مکتوب.
- فدایی عراقی، غلام‌رضا (۱۳۸۳). حیات علمی در عهد آل بویه، تهران: دانشگاه تهران.
- قفطی (۱۳۷۱). تاریخ الحكماء، ترجمه فارسی قرن یازدهم هجری به کوشش بهمن دارائی، تهران: دانشگاه تهران.
- کرمر، جوئل. ل (۱۳۷۵). احیای فرهنگی در عهد آل بویه، انسان‌گرایی در رنسانس اسلامی، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گردیزی، عبدالحی بن سعید (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- محمدی، ذکراالله و محسن پرویش (۱۳۹۲). «دارالعلم‌های آل بویه و نقش آنان در رشد و شکوفایی علم و دانش»، تاریخ نامه ایران بعد از اسلام، سال ۴، شماره ۷، صص ۱۷۳-۱۹۵.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۸). مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر.
- مسکویه الرازی، ابوعلی (۱۳۷۹). تجارب‌الأمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- همدانی، محمد بن عبدالملک (۱۹۷۷). تکمله تاریخ طبری، ضمیمه تاریخ الطبری، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، مصر: دارالمعارف.

▪ (ب) منابع لاتین

- Busse, Heriber (1975), "Iran under the Būyids". *The Cambridge History of Iran*, vol. IV, ed. R. N. Frye, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bulliet, Richard. W (1973). "The Political-religious history of Nishapur in the eleventh century", in *Islamic Civilization 950-1150*, Editor: D. S. Richards, Oxford: Brono Cassirer Publishers.
- Bulliet, Richard. W (1972). *The Patricians of Nishapur: A Study in Medieval Islamic Social History*, Cambridge: Mass.
- Peacock, A.C.S (2010). *Early Seljūq History*, London: Routledge.



The Buyids' Succession Struggles and Their Impact on the Decline of Islamic Culture and Civilization, Emphasizing Rational Sciences

*Elham Aghajary**; *Mohsen Rahmati***; *Jahanbakhsh Savagheb****

Abstract

The Buyid dynasty, having a familial nature, ruled a significant portion of the Islamic territory in the fourth and fifth centuries. Although the Islamic culture and civilization was at its flourishing peak in the fourth century, it began to decline from the fifth century onward due to numerous factors. The coincidence of this phenomenon with the era of political weakness of Buyids caused by interior struggles confirms a causal relationship between the two events. Using a descriptive-analytical method, by describing the struggles, this study seeks to explain their impact on Islamic culture and civilization, and to answer this question that how the Buyid's succession struggles contributed to the decline of Islamic culture and civilization, especially in the area of rational sciences. The findings show that the Buyid's succession conflicts led to the decline of the political power of the Buyid's emirs, which in turn led to the weakness of the ministry, the strengthening of the political opponents of the Sultan, the weakening of economic prosperity, the escalation of social insecurity, the spread of sectarian strife and the prevalence of anti-rational currents. These factors gave rise to the decline of the rational sciences and, consequently, the decline of the Islamic culture and civilization.

Keywords: Buyids, substitution conflicts, Islamic culture and civilization, rational sciences

* PhD Student, Department of History, Lorestan University; Email: el.aghajary@gmail.com

** Associate Professor, Department of History, Lorestan University, Email: rahmati.mo@lu.ac.ir

***Professor, Department of History, Lorestan University, Email: jahan_savagheb@yahoo.com

| Received: May 20, 2019; Accepted: August 12, 2019|